

احكام و فلسفه جهاد در اسلام

تأليف:

شيخ محمد على خالدي

(سلطان العلماء)

عنوان کتاب:

احکام و فلسفه جهاد در اسلام

نویسنده:

شیخ محمد علی خالدی

موضوع:

فقه عام

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

اردیبهشت (ثور) ۱۳۹۵ شمسی، رجب ۱۴۳۷ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	أ
احكام جهاد	١
احكام باغیان و شورشگران	٨
كتاب السَّیر: و مناسبات پس از جنگ و احكام آن	١٢
احكام جزیه	١٨
احكام صلح.....	٢٦
احكام خراج	٣٢
احكام مسابقه و تیراندازی	٣٤

احکام جهاد

جهاد: به معنی کوشش در راه شناسانیدن دین خدا اسلام به مردم جهان و نشر آن بین جهانیان.

در این کتاب احکام جهاد در راه خدا بیان می‌شود. جهاد یعنی جنگیدن در راه پیشرفت دین خدا. جهاد از جهد گرفته شده که به معنی مشقت است. در اصطلاح فقهاء «الجهاد قتال الکفار لنصرة الاسلام». این باب به بیان احکام جهاد اختصاص دارد.

جهاد در راه خدا یک سال بعد از هجرت رسول الله ﷺ به مدینه مشروع شد.

اصل در مشروع بودن جهاد در راه خدا کتاب، سنت و اجماع است. آیاتی از قرآن مثل: آیه ۲۱۶ سوره البقره بر مشروعیت جهاد دلالت دارد:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ﴾.

«فرض شد بر شما جهاد».

و آیه ۳۶ سوره التوبه:

﴿وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَآفَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَآفَّةً﴾.

«با همه‌ی مشرکان جهاد کنید، همانگونه که همه‌شان با شما می‌جنگند».

چنان که در حدیث: «الْجِهَادُ مَا ضُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: جهاد تا روز قیامت برقرار است و ادامه دارد. احادیث بی‌شماری نیز وجود دارد که فرضیت آن را می‌رسانند. و مثل حدیث صحیحین: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»: خدا به من امر فرمود تا با کافران جهاد نمایم تا موقعی که

بگویند لا اله الا الله: نیست معبودی به حق در سراسر وجود غیر از الله. اجماع امت نیز بر مشروع بودن جهاد در راه خدا دلالت دارد. از روزی که مسلمین دست از جهاد کشیدند به ذلت افتادند. جهاد نه تنها به شمشیر و انواع سلاح‌ها است بلکه با زبان تبلیغ نمودن دین حق جهاد است، با قلم ثابت کردن حق بودن دین اسلام و به کافران رسانیدن دعوت اسلام همه جهاد است.

هو بعد الهجرة فرض کفایة کل سنة:

جهاد در راه خدا بعد از هجرت رسول الله ﷺ از مکه مکرمه به مدینه منوره فرض کفایتی است در هر سال بر قسمتی از مسلمین تا عزت اسلام همیشه برقرار باشد و فرض عین نیست. برای اینکه اگر بر فرد فرد مسلمین جهاد کردن فرض بود و همه به جهاد می پرداختند معاش و زندگی مردم تعطیل می شد. وقتی که همه‌ی مسلمین باید در میدان جهاد باشند چه کسی به زراعت، صنعت، تجارت، و غیره می رسد. در آیه ۹۵ سوره النساء آمده است:

﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

«برابر نیستند مردمی که بدون عذر در خانه نشسته‌اند با مردمی که مشغول جهاد در راه خدا هستند و خداوند به همه‌ی مؤمنان از مجاهدان و غیر مجاهدان وعده‌ی بهشت داد.»

اگر فرض عین بود آنان که به جهاد نمی رفتند عاصی می شدند و عاصی هیچگاه وعده بهشت ندارد.

فرض کفایت جهاد به این صورت انجام می شود که امام و خلیفه المسلمین مرزهای کشور اسلام را با مردان لایق و با کفایت پر سازد، قلعه‌ها و خندق‌ها اطراف قریه‌های هم‌مرز با کافران را محکم سازد و به فرمانروایان دستور دهد که همیشه مرزها را محفوظ و دژها و پایگاه‌ها را معمور بدارند.

همچنین فرض کفایت جهاد حاصل می‌شود که امام یا جانشین او به شهرهای کفر برای جهاد داخل شوند، تا همیشه عزت از آن مسلمین باشد و کافران را یاری تعدی بر دیار اسلام نباشد. همچنان که گفته شد جهاد در راه خدا همیشه فرض کفایت است که اگر تعدادی از مسلمانان به این امر مهم قیام نمایند گناه آن از گردن امت می‌افتد و اگر همه مسلمین دست از جهاد بکشند همه گنهکار می‌شوند. جهاد با کافران همیشه فرض کفایت است:

الا ان یحیط العدو بنا فیصیر فرض عین:

مگر در صورتی که کفار داخل یکی از شهرهای ما بشوند. در این صورت جنگیدن برای بیرون راندن کفار بر همه‌ی ما مسلمانان فرض عین می‌شود، بر فقیر و غنی، کوچک و بزرگ و زنی که نیرو و قدرتی داشته باشد و مرد، برده و آزاد؛ چه کسانی که در آن شهر هستند و چه کسانی که نزدیک آن شهر باشند. تسلیم‌شدن درست نیست مگر برای کسی که آمادگی به جنگ نیابد و وسایل و سلاح نداشته باشد او میان تسلیم‌شدن و جنگیدن مخیر است. زن مسلمان وقتی می‌تواند تسلیم شود که بداند به ذلت نمی‌افتد.

«ویقاتل اهل الردة قبل اهل الحرب مقبلن ومدبرین ولا یقبل منهم الا الاسلام او السیف».

با مرتدان پیش از جنگ با کافران حربی باید جنگیده شود؛ برای اینکه رده زشت‌ترین انواع کفر است. با مرتدان جنگ می‌شود خواه در حال پیشروی باشند یا در حال عقب‌نشینی. از مرتدان جز اسلام که مسلمان بشوند و یا از دم تیغ بگذرند چیز دیگری قبول نمی‌شود. یعنی اول مطالبه می‌شود به مسلمان شدن. اگر قبول نکردند با شمشیر کارشان ساخته می‌شود.

و یجب عرض الاسلام اولاً علی الکفار:

واجب است که ابتدا اسلام را بر کفار عرضه بداریم؛ این در صورتی است که می‌دانستیم دعوت اسلام به آنان نرسیده. آنان را اختیار دهیم که از سه کار یکی را اختیار نمایند: مسلمان شدن که اگر اسلام را قبول نمودند با ما برادر خواهند شد و ما و ایشان در حقوق برابر خواهیم بود. جزیه دادن در صورتی که اسلام را قبول نکنند و بخواهند بر دین خود بمانند. این برای کسانی است که کتاب آسمانی داشته‌اند مثل یهود، نصارا و کسانی که شبهه‌ی کتاب داشته‌اند مثل مجوس و زردشتیان. آخرین طریق یعنی قبول جنگ در صورتی که نه اسلام را پذیرفتند و نه حاضر شدند جزیه بدهند. اسلام می‌خواهد راه دعوت برایش باز باشد و بتواند دعوت اسلام را به همه‌ی مردم جهان برساند، تا مردم با اسلام آشنا بشوند. وقتی که مردم دانستند اسلام چگونه دینی است و پیروی آن مایه‌ی نیکبختی دنیا و آخرت است اگر قبول نکردند:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ۚ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ [البقرة: ۲۵۶].

«اجباری در دین نیست؛ راه راست از گمراهی جدا شده است».

اختیار در دست مردم است، وقتی که اسلام این را نشان داد از همه‌ی آن‌هایی که اسلام را قبول کرده‌اند دفاع می‌نماید و از قبول مبلغ ناچیز جزیه در حفظ حقوق‌شان، خواهان آزادی انتشار اسلام است. کافران بر دو قسمند: ذمی که در ذمه و عهده‌ی مسلمین هستند و همچنین کسانی که به آن‌ها امان داده شد و همچنین مردمی که میان آنان و مسلمانان آتش بس برقرار شده است در این قسم داخل‌اند.

ويقاتل اهل الحرب الا ان يكون لهم كتاب او شبهة كتاب و بذلوا الجزية:

با کافران حربی باید نبرد شود، مگر اینکه کافرانی که دارای کتاب آسمانی بوده‌اند مثل یهود و نصارا و یا شبهه‌ی کتاب داشته‌اند مثل زردشتیان که اینان وقتی که جزیه دادند، اجازه دارند که بر دین خود بمانند.

ويفعل الامام ما فيه الاحظ لنا في اسير كامل ولو هما او لا رأي له:

موقعی که اسیری کامل به دست آمد به این صورت که مرد بالغ، عاقل و آزاد بود؛ امام درباره‌ی او رفتاری می‌نماید که برای اسلام و مسلمین نفعش بیش‌تر باشد. اگر چه آن اسیر، هم یعنی پیرمرد افتاده و خیلی پیر باشد یا اسیر کامل باشد ولی رأی و نظری نداشته باشد، امام درباره‌ی آن از این چهار چیز که می‌آید هرکدام مصلحش برای اسلام بیش‌تر باشد همان را اجرا می‌نماید.

من من او فداء باسرى منا او بهال وقتل و ارقاق.

آن چهار چیز که امام اختیار دارد درباره‌ی اسیر اجرا نماید: منت گذاشتن بر او و آزادگذاشتن او تا به هرجا که می‌خواهد برود. یا سربها گرفتن که اسیر آنان را به کفّار می‌دهد تا در برابر او، اسیری از مسلمانان را آزاد کنند. یا اینکه سربهای اسیر را به مال قرار می‌دهد تا مبلغی که امام معین می‌کند بپردازد و آزاد شود، یا کشتن او را انتخاب نماید و او را بکشد، یا او را برده نماید. در هریک از این چهار مورد از سنت پیغمبر ﷺ پیروی شده است. کسی که در مقابل اسیر مسلمان داده می‌شود در حال فدا کردنش حکم برده را دارد و اسیری که برده می‌شود مانند دیگر اموال غنیمت است.

فان خفي عليه الاحظ في الحال حبسه حتى يظهر له الاحظ فيفعله:

اگر بر امام معلوم نشد که کدامیک از رفتارهای چهارگانه برای اسلام بیش‌تر نفع دارد، اسیر را نگه می‌دارد تا وقتی که برای او ظاهر شود کدامیک از آن چهار مورد نفعش برای مسلمین بیش‌تر است.

والناقص بصغر و جنون و غیر ذکوره و غیر حریه یرق بالاسر:

اسیری که ناقص است به این صورت که مثلاً خردسال یا دیوانه است، یا اینکه زن و یا خنثی است یا اینکه برده و یا مبعوض است اینان به مجرد اسیر شدن برده می‌شوند.

ولا جهاد علی ناقص و لا علی کافر و لا علی غیر مستطیع:

جهاد بر آدم ناقص واجب نیست. برای اینکه خردسال، دیوانه و برده شایستگی جهاد را ندارند. زن و خنثی نیز در اکثر شرایط توانایی جهاد را ندارند. جهاد بر کافر هم واجب نیست. برای اینکه به جهاد مطالبه نمی‌شود همچنان که مطالبه به نماز نمی‌شود. جهاد بر کسی که استطاعت و توانایی جهاد را ندارد نیز واجب نیست مثل نابینا، لنگ، بیمار، شل، و یکدست و کسی که از رفتن به حج معذور است، به این صورت که توشه‌ی رفتن و برگشتن را ندارد. در جهاد نیز کسی که سلاح، سواری و مصرف رفت و برگشت را ندارد جهاد بر او لازم نیست. مگر اینکه جهاد جلو خانه‌اش باشد که هزینه‌ای متوجه او نمی‌شود تا معذور باشد.

وکل عذر منع و جوب الحج منع و جوب الجهاد الا خوف الطريق من کفار

ولصوص:

هر عذری که مانع و جوب حج می‌شود مانع و جوب جهاد نیز می‌شود؛ مگر ترس ناامنی راه از کافران و دزدان که برای رفتن به جهاد عذر محسوب نمی‌شود، برای اینکه برای مخاطره کردن و نترسیدن از جنگ و ستیز و ایجاد امن و عدالت به جهاد می‌رود.

ويعتبر اذن رب الدين الحال ويعتبر اذن الابوين في سفر مخوف:

اذن و اجازه‌ی طلبکاری که بدهی‌اش بی‌مدت است یا مدت دارد و وقت آن به سر رسیده، کمال اعتبار را دارد؛ یعنی بدهکاری که وقت پرداخت بدهیش رسیده بدون اجازه‌ی طلبکاری نمی‌تواند به جهاد برود. اذن و اجازه‌ی پدر و مادر نیز لازم است. برای کسی که می‌خواهد به سفر خطرناک برود، پسری که می‌خواهد به سفری خطرناک مانند سفر جهاد برود نمی‌تواند بدون اجازه والدین خود به جهاد و یا هر سفر خطرناکی برود. اما سفری که خطرناک نیست، فرزند می‌تواند بدون اذن والدین خود به آن سفر برود.

احکام باغیان و شورشگران

در این باب احکام باغیان بیان می‌شود. بغاۃ جمع باغی است، از بغی گرفته شده که به معنی ظلم، عصیان و از حد گذشتن است. جنگ با باغیان تعلق به امام دارد.

رسول الله ﷺ جنگ با مشرکان را آغاز فرمود و شرک و بت‌پرستی را از جزیره العرب بر انداخت. ابوبکر صدیق رضی الله عنه جنگ با مرتدین را آغاز فرمود پیغمبران دروغین را بر انداخت. علی مرتضی رضی الله عنه جنگ با باغیان را آغاز فرمود و نشان داد که امام بر حق است و هر کسی که با او بجنگد باغی دانسته می‌شود. باغی کسی است که از فرمان امام بیرون رود و از اداء حقی که بر او است خودداری نماید.

اصل در وجوب جنگ با باغیان کتاب، سنت و اجماع امت است.
کتاب: مثل آیه ۹ سورة الجرات:

﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقْتُلُوا الَّتِي تَبَغَى حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾.

«اگر دو گروه از مسلمانان با هم جنگیدند، پس میان‌شان صلح و آشتی برقرار کنید (به نصیحت‌شان و دعوت‌شان به سوی فرمان خدا) اگر یکی از آن دو گروه از حدود خود تجاوز نمود و رجوع به سوی فرمان خدا ننمود، با آن گروهی که به سوی فرمان خدا رجوع نمود بجنگید تا وقتی که به سوی فرمان خدا رجوع نمایند.»

سنت مثل حدیث:

«وَيَحَ عَمَّارٍ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ»:

«رحم می آورم بر عمار که گروه باغیان او را می کشند» از اجماع امت نیز جنگ با باغیان ثابت است.

از آنجا که ممکن است با سه گونه از باغیان جنگ شود، با خوارج که مرتکب گناه کبیره را کافر می دانند و با قطاع طرق و راهزنان هرسه را با هم جمع نمود:

قتال المسلمین ثلاثة أنواع: البغاة والخوارج وقطاع الطريق:

البُغَاءُ: گروهی که از فرمان امام بیرون رفتند و شورش نمودند.

وَالْخَوَارِجُ: گروهی از مُبْتَدِعِی که هر کسی را که مرتکب گناه کبیره شد کافر و از جماعت مسلمین بیرون می دانند.

وَقَطَّاعُ الطَّرِيقِ: راهزنان که در راهها به کمین می نشینند تا مالی بگیرند یا کسانی را بکشند یا ترس و وحشت ایجاد کنند. در محلی دور از فریادرسی بنشینند تا ناامنی به وجود آورند و مانع رفت و آمد مردم شوند. بنابراین جنگ با مسلمانان با سه گروه از خود مسلمانان است که فرمانبری امام را از دست نهاده اند.

فیقاتل البغاة مقبلا غیر مدبر:

جنگ با باغیان می شود در حالی که رو به جنگ آورده باشند، اما وقتی که پشت کرده باشند با آنها جنگ نمی شود.

ویقاتل الخوارج ان قاتلونا او خرجوا عن قبضتنا:

اگر خوارج به جنگ با ما برخاستند یا از فرمانبری امام بیرون رفتند می توان با آنان جنگید. اگر نه با ما جنگیدند و نه از فرمان امام بیرون رفتند با آنان جنگ نمی شود. اما اگر برای اظهار بدعت شان کوشیدند تا مردم را از

طریقه‌ی سنّت و جماعت بیرون ببرند و بدعت خود را انتشار دهند با آنان جنگ می‌شود تا بدعت‌شان منتشر نشود.

ولا یذفف علی جریمهم:

زخمیان‌شان کشته نمی‌شوند، برای اینکه شریعت از آن منع فرموده است. اما قبل از اینکه با آنان بجنگد، آدمی امین و تیزهوش را نزد آنان می‌فرستد تا از آنان بپرسد که باعث باغی و شورشی شدن‌شان چیست. اگر بگویند به آنان ظلمی شده ظلم را از میان بردارد، یا اگر سوء تفاهمی به میان آمده آن را رفع نماید، اگر خواسته‌شان در رفع سوء تفاهم اجابت شد، باز هم پافشاری بر باغیگری نمودند آنان را پند و اندرز بدهد، اگر باز هم باغیگری خود را ادامه دادند ایشان را به سوی مناظره بخواند تا از حیث دلیل و برهان آنان را مغلوب سازد. اگر دلیلی نداشتند و مغلوب شدند از روی دلیل آنان را باخبر سازد که اگر بخواهند ادامه به باغیگری بدهند با آن‌ها می‌جنگد. اگر مهلت خواستند هرطور مصلحت دید رفتار نماید. اگر کار به جنگ کشید وقتی که از جنگ با آنان فارغ شد.

فاذا انقضت الحرب و امنت غائلته رد علیهم ما اخذ منهم:

وقتی که جنگ با آنان به پایان رسید و ایمنی از شرّشان حاصل شد، هرچه از آنان گرفته شده به آنان برگرداند. از قبیل اسب، سلاح و مال، مگر آنچه را که بداند اگر به آن‌ها برگرداند دوباره به باغیگری می‌پردازند چنین اشیایی را برنگرداند.

واخذ منهم ما اخذوه منا ولا یجب علیهم ضمان ما اتلفوه من نفس و مال

لضرورة القتال:

چیزهایی که از ما گرفته‌اند پس گرفته می‌شود. استفاده از چیزهایی که تعلق به آن‌ها دارد درست نیست. برای اینکه باید به آن‌ها پس داد؛ مگر آنچه

ضرورت اقتضا کند که آن را به کار ببریم. بر باغیان غرامت انسان‌هایی که در حال جنگ کشته‌اند و اموالی که از بین برده‌اند واجب نیست برای اینکه جنگ ضرورتاً بدون خونریزی و اتلاف مال امکان‌پذیر نیست.

(انسان از عدالت اسلام تعجب می‌نماید که حتی در معامله با باغیان تا چه حد نصیحت و اخلاص به کار می‌برد). اما آنچه در غیر جنگ از بین برده‌اند غرامت آن‌ها بر عهده‌شان است.

ویشترط فی ذلک ان یکون لهم تاویل و شوکة:

در مواردی که ذکر شد مشروط بر این است که تأویل و دستاویزی داشته باشند. اگر چه به گمان ما دستاویزشان باطل باشد، و اینکه شوکت و قدرتی داشته باشند. قدرت و شوکت نیز وابسته به این است که فرمانروایی مطاع داشته باشند.

والا فهم کقطاع طریق:

اگر نه دست‌آویزی داشته باشند و نه پیشوا و رهبری که به فرمانش باشند پس آن‌ها در حکم قطاع طریق و راهزنانند.

ویتبع قطاع الطريق یتفرقوا ولا یذفف علی جریحهم:

و دنباله‌ی راهزنان گرفته می‌شود و کوبیده می‌شوند تا پراکنده و تار و مار شوند. با این حال زخمیان آن‌ها درمان می‌شوند و کشته نمی‌شوند.

کتاب السیر:

و مناسبات پس از جنگ و احکام آن

سیر به معنای بیان راه و روش رسول خدا ﷺ در جهاد است، روش پیامبر با این هدف بیان می‌شود تا مسلمانان در جهادشان از ایشان پیروی کنند و بدانند حضرت چه تدبیرهایی برای جلوگیری از خونریزی به کار بردند که در صد جنگ شمار کشتگان از مسلمین و کفار یکهزار نفر بیشتر نبود. دویست و پنجاه تن از مسلمانان و هفتصد و پنجاه نفر از کافران. هر پیکاری که رسول الله ﷺ در آن حضور داشته‌اند آن را عَزْوَةٌ می‌نامند و هر گروهی را که از طرف ایشان فرستاده می‌شود و خود در آن حضور نداشته، سَرِيَّةً می‌نامند. شمار غزوات رسول الله ﷺ بیست و هفت غزوه است که در هشت تایی آن‌ها جنگ به میان آمده است: بدر، احد، مُرَيْسِع، خندق، قریظه، خَیبر، حنین، طایف.

شمار سَرِيَّة‌های ایشان شصت و هشت سَرِيَّة بوده است: سریه، متشکل از یکصد مجاهد تا پانصد تا، از پانصد تا هشتصد «منسر» و از هشتصد تا چهار هزار «جحفل» و انبوه لشکر را «خمیس» می‌نامند که دارای پنج قسمت است: مقدمه، میمنه، میسرة، قلب و ساقه.

سیرت مفصل ﷺ را در کتابی به نام «غایة المأمول فی سیرة الرسول» نوشته‌ام. کسی که مایل است به آن مراجعه نماید.

در کتاب جهاد، حکم جهاد که فرض کفایت است یا فرض عین، یا غیر آن دو بیان شد. در اینجا احکام جهاد که از سیرت و روایت رسول الله ﷺ به دست می‌آید بیان می‌شود.

ما اخذه حربي من غير حربي يسترجه مالكة:

وقتی که جهاد پیش آمد و مالی از کفار حربی به غنیمت به دست آمد، قبل از قسمت کردن مال غنیمت این مسائل در نظر گرفته می‌شود: اگر در مال غنیمت چیزی باشد که کافر حربی از مسلمانان و یا از کافر ذمی گرفته است، آن را به مالک آن برمی‌گردانند. اگر مال غنیمت تقسیم شده و بعد از تقسیم معلوم شد که چیزی که تعلق به غیر حربی داشته هم تقسیم شده است، امام عوض آن را به صاحبش می‌دهد. اگر چیزی نمانده که عوض آن به مالکش داده شود، امام از نو تقسیم غنیمت را شروع می‌کند، تا دانسته شود که اسلام برای حفظ اموالی که صاحب دارد احتیاط به کار می‌برد. پس از بیرون کردن مالی که از آن غیر حربی است از اموال غنیمت، سَلْبِ کَافِرٍ بیرون کرده می‌شود و به قاتل او داده می‌شود. در کتاب فلسفه احکام زکات، تحت عنوان تقسیم مالی فیء و غنیمت بیان شد که سَلْبِ چیست.

والمأخوذ من اهل الحرب قهرا او سرقة او وجد كاللقطة غنيمه:

هر مالی که از کافران حربی به دست آید: خواه به زور و قهر باشد و خواه به نهانی مثل دزدی باشد و خواه به یافتن آنکه در کوچه افتاده باشد، همه‌ی این‌ها حکم غنیمت را دارد. اگر محتمل باشد که لقطه از مسلمانان یا کافر ذمی است معرفی می‌شود. اگر صاحب آن مشخص نشد غنیمت دانسته می‌شود و همراه اموال غنیمت و مثل آن‌ها تقسیم می‌شود. آنچه به نهانی گرفته شده هم جزو غنیمت دانسته می‌شود. برای اینکه کسی که آن را گرفته خود را به مخاطره انداخته و گرفته است.

و تحمّس الغنیمۃ الا السلب للقاتل:

از اموال غنیمت آنچه خوراکی است برای مجاهدان خوردن از آن درست است. آن هم تا وقتی که در شهرهای کافران حربی هستند تا اینکه به آبادی کافران غیر حربی برسند. چنان که در صحیح بخاری آمده است:

«عن عبدالله بن ابی اوفی اصبنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم بخیر طعاما فکان کل واحد منا يأخذ قدر کفایته» رواه ابوداود والحاکم وقال صحیح علی شرط مسلم.

عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه گفت: «ما همراهان رسول الله صلی الله علیه و آله در خیبر خوراکی به دست آوردیم. هریک از ما از آن خوراک به قدر کفایت خود می‌گرفت».

برای اینکه مجاهدان به آن نیاز دارند. همچنان که مجاهدان می‌توانند خوراک به قدر کفایت خود از مال غنیمت خوراکی بگیرند، هم می‌توانند خوراک حیوانات‌شان را از گاه و علف و همچنین سوخت ماشین‌شان را از مال غنیمت بگیرند و گوسفند را از بین اموال برای خوردن خود ذبح کنند. سوار شدن بر اسب و سواری‌های به دست آمده از مال غنیمت قبل از قسمت آن درست نیست. همچنین حق پوشیدن لباس به دست آمده از مال غنیمت را ندارند. در مورد خوارک گفته شد که مقصود از آن قوت است نه مثل قند، چای و قهوه که حق گرفتن آن را از مال غنیمت ندارند. غرامت و قیمت آن مقدار از مال غنیمت که حق خوردن آن را دارند لازم نیست.

فان فضل منه بعد الوصول لعمران غیرها شی رد الی الغنیمۃ:

اگر بعد از بیرون آمدن از شهرهای کافران حربی و رسیدن به آبادی غیر آنان مثل رسیدن به شهرهای کافران ذمی، چیزی از خوراک‌شان زیاد شده بود، آن را به مال غنیمت برگردانند. چون بعد از بیرون آمدن از شهرهای

کافران حربی و رسیدن به آبادی‌های غیرشان دیگر از خوراک مال غنیمت نمی‌توانند استفاده کنند و باید به اموال غنیمت برگردد تا با آن‌ها قسمت شود. برای اینکه نیازی که به آن غذاها وجود داشت رفع شده و در شهرهای کافران ذمی می‌توانند غذا بخورند.

و یحرم الانصراف من الصف ان قاومناهم الا متحرفا لقتال او متحيز الی فته:

بر مسلمانی که جهاد بر او لازم است و در میدان جهاد در صف جهاد به سر می‌برد بیرون رفتن از صف مجاهدان وقتی که توانایی مقاومت در مقابل آن‌ها را داشته باشیم حرام است. مثل بودن یکصد مرد قوی از مسلمانان در برابر دویست حربی غیرقوی.

مگر در صورتی که از صف بیرون می‌رود تا برای جنگ برگردد. مثل اینکه کمین بگیرد تا مشتی از دشمن را نابود کند یا از جای تنگی بیرون برود تا دشمن به دنبال او آید و در جایی که گشاده است کار دشمن را بسازد. آن هم در صورتی که همراهانش این عادت او را می‌دانند و دلسرد نمی‌شوند، و مگر در صورتی که بداند مسلمانان اندکند و می‌رود تا گروهی را به کمک بیاورد. در این دو صورت بیرون رفتنش برای تشویق مسلمانان جایز است. بیرون رفتن از صف در غیر آن دو صورت حرام است؛ برای اینکه خداوند متعال فرمود: ﴿إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا﴾ [الأنفال: ۴۵]. «ای مسلمانان، وقتی که با گروه کفر روبه‌رو شدید پایداری کنید».

اما کسانی که جهاد بر آنان لازم نیست مثل زنان، بیرون رفتن‌شان از صف مجاهدان جایز است. اگر در صف جهاد نبود مثل اینکه یک مسلمان در راهی با دو حربی روبه‌رو شد، می‌تواند از آن‌ها بگذرد. اما در صورتی که مقاومت غیرمقدور است، مثل صد نفر مسلمان در برابر هزار نفر کافر با تفاوت اسلحه‌شان، در این صورت بیرون رفتن از مقاومت جایز است. اما وقتی که صف‌آرایی صورت گرفت دیگر ترس کشته‌شدن اثری ندارد. پایداری

در برابر کفر وظیفه‌ی مسلمان است و ترس کشته‌شدن اثری ندارد؛ برای اینکه راه مجاهدان همین است:

﴿يُقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ﴾ [التوبة: ۱۱۱].

«می‌کشند و کشته می‌شوند».

این تاکتیک و نظام جنگ است؛ زد و خورد، پیروزی و شکست و برد و باخت همه به دنبال همدند. البته گز و فز سوارکاران و رفتن و برگشتن به میدان و موقعیت نبرد بعضی اوقات ضرورت دارد. رفتن سریع برای آوردن نیروی کمکی هم یک تاکتیک جنگی است.

در میدان جهاد هر کافری کشته می‌شود. همانطور که کافران هر مسلمانی را می‌کشند؛ چنان که در آیه ۳۶ سوره التوبه آمده:

﴿قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَآفَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَآفَّةً﴾ [التوبة: ۳۶].

«عموم کافران را بکشید آنچنان که کافران عموم مسلمین را می‌کشند».

سفیران و فرستادگان کشته نمی‌شوند؛ برای اینکه آنان پیام صلح و آشتی را می‌آورند و یا پیام تسلیم‌شدن و جزیه را می‌رسانند، مگر کسانی که به مجرد اسیر شدن برده می‌شوند، مثل زن و کودک وقتی که نجات‌دهنده کشته نمی‌شوند. چنان که در صحیحین (بخاری و مسلم) آمده است که رسول الله ﷺ از کشتن زنان و کودکان منع فرمود. دیوانه، خنثی و بردگان هم مثل زنان و کودکانند که اگر نجات‌دهنده کشته نمی‌شوند.

ويجوز قتلهم بما يعم - لا بحرم مكة - لكن يكره ان كان فيهم معصوم ووجد

الامام عنه غني:

کشتن کافران حربی با ابزاری که همه را در برمی‌گیرد، مثل منجنیق و ناریبونانی در گذشته و با توپ، بمب و موشک در زمان حاضر درست است. اما کافران اگر به حرم مکه محتصن شوند کشتن‌شان به آن وسایل جایز

نیست؛ در صورتی که راهی دیگر برای دفع شرّشان باشد؛ در غیر این صورت و موقع ضرورت در حرم مکه هم با آن وسایل کشتن‌شان جایز است. در غیر حرم مکه وقتی که میان کافران حربی کافری باشد که خون او محفوظ است، مثل کافر ذمّی و نیازی به آن وسایل مرگبار نباشد، استعمال آن‌ها مکروه است.

و یجوز عقر دو اہم لحاجۃ ورمیہم وان ترسوا بذراریمہم:

پی کردن حیوانات آنان و همچنان حیوانات ما وقتی که حاجت به پی کردن آن‌ها باشد درست است. مثلاً بیم آن باشد که به دست آن‌ها بیفتند و آن‌ها را علیه ما به کار ببرند. تیر انداختن به کافران حربی درست است، اگر چه حیلہ به کار برده و ذراری و خردسالان‌شان را سپر خود کرده باشند. دیدگاه متعهد همین است. امام نووی رحمۃ اللہ علیہ تیر انداختن به آنان را وقتی که ذراری، خردسالان و زنان را سپر کرده باشند وقتی جایز دانسته است که ضرورت ایجاب کند.

و مال مستأمن مات بدارنا لوارثه ان كان والا فهو فيء:

مال کافر و همچنین حقوق کافری که دارای امان بوده عقد جزیه یا امان دادن به او که برای آمدن به دیار اسلام به او ویزا داده شده و کسانی که میان آنان و مسلمین آتش بس برقرار شده، هرکدام از آن‌ها که در شهری از شهرهای ما مسلمانان بمیرد مال او و حقوق او برای وارث او است، اگر وارث دارد؛ اگر وارث نداشته باشد، مال او فئ خواهد بود و به مصرف فئ رسانیده خواهد شد تفصیل فئ و غنیمت در کتاب فلسفه و احکام زکات بیان شد. و الله سبحانه و تعالی اعلم، و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه وسلم.

احکام جزیه

جَزِيَه از جزاء و مکافات گرفته شده؛ برای اینکه مسلمانان در برابر گرفتن مبلغ ناچیز جزیه در جزاء و مقابل آن حفظ کفار و شهرهایشان را تعهد می‌کنند. جزیه گرفتن در سال هشتم هجری که مکه‌ی مکرمه فتح شد و اسلام به عنوان دینی جهانی قلمداد شد، مشروع گردید.

اصل در مشروع بودن جزیه، کتاب، سنت و اجماع است.

کتاب: مثل آیه‌ی ۲۹ سوره التوبه:

﴿قَتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ -....- حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ

صَلِحُونَ﴾ [التوبة: ۲۹].

«بجنگید با مردمی که به خدای یکتا ایمان نمی‌آورند، و به روز قیامت ایمان ندارند (برای اینکه اگر به خدا و روز قیامت ایمان داشتند به خاتم الانبیاء ﷺ نیز ایمان می‌آوردند. و آنچه را خدا حرام فرمود (مثل خمر) آن را حرام نمی‌دانستند و از دین بر حق خدا که دین خدا و دین اسلام و ناسخ ادیان دیگر است پیروی می‌کردند، یعنی یهودیان و مسیحیانی که کتاب آسمانی تورات و انجیل داده شدند و باز هم ایمان به یکتائی خدا و قیامت ندارند با آنان بجنگید تا با دست خود و زبون جزیه بدهند».

سنت: مثل حدیث بخاری که رسول الله ﷺ: «أَخَذَ الْجِزْيَةَ مِنْ مَجُوسِ هَجَرَ وَقَالَ سُنُّوْهُمْ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ»: رسول الله ﷺ از مجوس هجر جزیه گرفتند و فرمودند در جزیه گرفتن از آنان همانند معامله با اهل کتاب رفتار کنید. البته با زنان مجوس ازدواج نکنید. در غیر جزیه معامله با آنان مثل

معامله با اهل کتاب نیست. در حدیث صحیح به روایت ابوداؤد آمده است که رسول الله ﷺ جزیه را از نصارای نجران گرفتند.

هجر: در الْأَحْسَاءِ عربستان سعودی واقع است. نَجْرَانُ از توابعِ یمن است. اجماع امت در گرفتن جزیه از یهود، نصاری و مجود وجود دارد. حکمت و فلسفه‌ی جزیه: باز کردنِ راهِ دعوت به سوی اسلام و نشان دادنِ رفتار مسلمانان به دیگران و آشنا کردن‌شان با دین اسلام که چگونه دینی ساده، بی‌الایش و شایسته‌ی پیروی برای سعادت دنیا و آخرت است.

وارکانها خمسة: صیغهٔ و مال و عاقد و معقود له و مکان قابل للتقریر فیه.

ارکان جزیه پنج است: صیغه، مالی که در جزیه گرفته می‌شود، عاقد که همان امام باشد، معقود له یعنی کافرانی که عقد جزیه با آن‌ها بسته می‌شود و محلّی که ماندن کافران در آن درست باشد.

صیغه: مثل: اقررتکم بدار الاسلام علی أن تدفعوا الجزیة وتنقادوا لحکم الاسلام: به شما اجازه دادم که در شهر مسلمانان بمانید، در برابر اینکه جزیه بدهید و مطیع احکام اسلام باشید.

از محل سکونت، حجاز استثناء است. چون در حجاز نمی‌توانند بمانند. در ضمن لازم هم نیست که ماندن‌شان در شهرهای مسلمانان حتماً مشروط باشد، بلکه قرارداد جزیه با آنان با قرار عدم تعرض هم درست است. بدین معنای که متعرض کارشان در شهر خودشان نشویم. مقصود از مطیع احکام اسلام شدن این است که مرتکب کاری که نزد ما و خودشان حرام است مثل قتل، و سرقت نشوند. احکام ما که باید مطیع آن شوند غیر از عبادات مثل نماز، روزه، زکات و حج است و غیر از چیزهایی است که نزد خودشان مباح است، مثل شرب خمر، مشروط بر این علناً در بین مسلمانان به شرابخواری نپردازند و صرفاً در خانه‌ها و اماکن مخصوص خود به آن مبادرت کنند.

اقلها: دینار لكل سنة عن رجل حر بالغ عاقل له كتاب او شبهة كتاب:

حدِّ اَقْلٌ جزیه برای هریک سال یک مثقال طلا است که از هر مرد آزاد، بالغ و عاقل که دارای کتاب آسمانی باشد مثل یهودی و نصرانی و یا دارای شبهه‌ی کتاب باشد مثل مجوسی گرفته می‌شود. برای اینکه رسول الله ﷺ موقعی که معاذ را به یمن فرستاد فرمود: «خُذْ مِنْ كُلِّ حَالِمٍ دِينَارًا أَوْ عِدْلَهُ الْمَعْفَرِيَّ». رواه ابوداود و غیره و صححه ابن حبان والحاکم. حالم به معنی مُحْتَلِمٌ یعنی شخص بالغ عاقل. معافر نوعی پارچه‌ی یمنی است؛ یعنی از هر مرد بالغ و عاقل برای مدتی یک سال یک مثقال طلا و یا به قیمت یک مثقال طلا پارچه‌ی لباس از آنان بگیر. عدل ذلک: به جای آن. معافر نام قبیله‌ای است از یمن که پارچه به آن‌ها منسوب است. حدیث فوق می‌رساند که درست آنچه به قیمت یک مثقال طلا باشد و آنچه منقول است لزوم یک مثقال است نه قیمت آن و لکن به جای آن گرفته می‌شود هرچه به قیمت یک مثقال طلا باشد و همین است معنی حدیث. جزیه تنها از مردان گرفته می‌شود نه از زنان؛ آن هم از مردان آزاد، برای اینکه جزیه برای نگهداری خون شخص آزاد است وگرنه برده که به مجرد اسیر شدنش برده می‌شود و خونش ریخته نمی‌شود. بالغ برای اینکه از کودک گرفته نمی‌شود و خون کودک ریخته نمی‌شود و به مجرد اسارت برده می‌شود. عاقل برای اینکه از دیوانه گرفته نمی‌شود، برای اینکه مکلف نیست. دارای کتاب آسمانی باشد یعنی محرز نشده که جدّشان بعد از منسوخ شدن آن کتاب، تابع آن دین شده است؛ مثل کسی که تابع صحف ابراهیم علیه السلام باشد، او کتابی دانسته می‌شود. یا اینکه شبهه‌ی کتاب داشته باشد مثل زردستی. قبول از او بنا به آیه‌ای است که بیان شد و نیز به اقتضای حدیث بخاری است که روایت شد. این حکم با هدف جلوگیری از خونریزی وضع شده است، اما کسی که محرز

شده که وی بعد از منسوخ شدن دینی تابع آن شده، مثل مردمان غیر اروپایی از قبیل مردم هند و افریقا که بعد از منسوخ شدن دین مسیحیت، نصرانی شده‌اند، جزیه از آنان قبول نمی‌شود. از کسانی مثل بت پرستان و آفتاب، ماه و ستاره پرستان نیز جزیه قبول نمی‌شود.

ویسن مِمَا كَسَتْهُ غَيْرَ فَاقِيرٍ حَتَّى يَأْخُذَ مِنْ مَتَوَسِّطِ دِينَارِ اَنْ وَمِنْ غَنِيِّ اَرْبَعَةَ: با کسی که فقیر نیست چانه زدن سنت است. تا سرانجام از شخص متوسط الحال دو مثقال طلا و از غنی و توانگر چهار مثقال طلا گرفته شود. برای بیرون رفتن از خلاف امام ابوحنیفه رحمته که گرفتن جزیه کم‌تر از دو مثقال طلا از متوسط و گرفتن کم‌تر از چهار مثقال طلا از غنی را درست نمی‌داند.

ولو عقدت باكثر لزمهم الاكثر و ان جهلوا حال العقد جوازه بدینار: بستن عقد جزیه به بیشتر از یک دینار از هر مرد آزاد بالغ عاقل کتابی درست است. اگر چه موقع عقد جزیه بستن ندانند که عقد جزیه بستن به قرارداد یک دینار طلا از هر مرد غیرفقیر در سال درست است. مثلاً اگر کسی جنسی به بیشتر از قیمت آن خرید همان مبلغی که بیع بر آن بوده بر او لازم است و اگر چه در وقت خرید ندانند که آن جنس را به بیشتر از قیمتش خریده و گول خورده است.

فان ابوا بذل الزیادة فناقضون للعهد:

اگر به بیشتر از یک مثقال طلا از هر مرد غیرفقیر قرارداد پرداخت جزیه را بستند و سپس از پرداخت زیاده بر یک مثقال که عقد جزیه را بر آن بسته بودند خودداری نمودند، این به معنای پیمان شکنی است و از عهد و امان مسلمین بیرون آمده‌اند. باید مجدداً با آنان جنگ شود تا قرارداد خود را رعایت کنند.

ومن ذکر الله تعالی او کتابه با لایدینون به او نبیا له او دینه بهالا ینبغی او زنی بمسلمة ولو باسم نکاح او فتن مسلما عن دینه او قطع علیه الطریق او دل اهل الحرب علی عورة ای خلل لنا او آوی عینا لهم انتقض عهده به ان شرط انتقاضه به والا فلا.

کسی که از کافرانی بود که عقد جزیه با او بسته شده بود: خدا را به شیوه‌ای یاد نمود که مطابق با روش دین و عبادات‌شان نبود، مثلاً منکر خدا شد. یا اینکه نام کتاب خدا را به صورتی برد که دین و عبادت‌شان بر آن نیست. مثلاً به خداوند متعال ناسزا گفت. اما اگر چیزهایی اظهار بدارند که با عقیده‌شان مطابق باشد مثلاً بگویند: الله ثالث ثلاثة: خداوند سومی سه تا است: خدا، پسر خدا - عیسی - و روح القدس اگر چنین چیزی بگویند، پیمان‌شان شکسته نمی‌شود، اما به آنان اجازه داده نمی‌شود که آن را اظهار کنند.

هریک از آنان که خدا را به بدی یاد کرد یا کتاب خدا را به بدی یاد کرد یا یکی از پیغمبران خدا را به آنچه شایسته‌ی او نیست یاد کرد یا کتاب آن پیغمبر را به بدی یاد کرد، مثلاً نسبت ناروا به عیسی و مادرش داد یا صُحْف ابراهیم را به طرزی ناشایسته یاد کرد، یا اینکه با زنی مسلمان زنا نمود هرچند از طریق ازدواج با او باشد، یا مسلمانی را از دینش بیرون برد، یا راهزنی نموده و راه را بر مسلمانان بست، یا کافران حربی را راهنمایی نمود و آنان را از نقطه‌ی ضعف ما آگاه کرد، یا اینکه جاسوس کافران حربی را منزل داد. هریک از این‌ها کار را انجام داد پیمان شکسته می‌شود. البته در صورتی که با آنان شرط شده باشد که هریک از این کارها نکنند پیمان‌شان شکسته می‌شود. اما اگر با آنها چنین شرطی نشده پیمان‌شان شکسته نمی‌شود ولی تنبیه می‌شوند تا دیگر چنین کاری نکنند.

ویمنعون وجوبا من اظهار منکر بینا ومن احداث کنیسه ببلادنا ومن دخول مسجد بلا اذن ومن ان یسقوا مسلما خمرًا ویطعموه لحم خنزیر ومن رکوب خیل ومن رکوب بسرج وبرکب من حدید ویؤمرون بالغیار والزناز فوق ثیابهم:

موقعی که کافران در میان ما اقامت دارند از آشکار کردن منکر منع می‌شود مثل بار کردن خمر و ظاهر کردن آن و بلند کردن صدای ناقوس، برپا داشتن علنی عید خود، همچنین از تأسیس کلیسا در شهرهای ما باید منع شوند، اگر ما شهری از شهرهایشان را فتح نمودیم و قرار شد شهر برای ما باشد و آن‌ها کلیسا در آن بسازند از آن منع نمی‌شوند و نیز منع می‌شوند از داخل شدن به مسجد بدون اجازه‌ی ما؛ لیکن اگر یک مسلمان به کافر اجازه داد به داخل مسجد بشود می‌تواند، از اینکه به مسلمانی خمر بنوشانند یا اینکه گوشت خنزیر به مسلمان بخورانند نیز منع می‌شوند، از سوار شدن بر اسب در شهرهای ما و از نهادن زین بر حیوان سواری و نیز از رکاب آهنی منع می‌شوند. اگر بخواهند رکاب بنهند باید رکاب چوبی بنهند؛ نیز موظفند تگه‌ای پارچه که رنگ آن غیر از رنگ لباس باشد بر لباس خود بیفزایند. رنگ این تگه پارچه برای نصاری رنگ آبی یا خاکستری، برای یهود زرد رنگ و برای مجوس رنگ سرخ یا سیاه است. مدتی به جای تگه پارچه به رنگی غیر از رنگ لباس قرار داده بوده‌اند که نصاری عمامه به رنگ آبی بپوشند و یهود عمامه به رنگ زرد بپوشند و مجوس به رنگ سرخ و یا سیاه بپوشند. همچنین به بستن زناز مکلف می‌شوند. زناز ریسمان کلفتی به رنگ‌های متعدد است که بر کمر می‌بسته‌اند.

(باید دید که همین کافران رنگ‌هایی که برای شناسایی‌شان به وسیله تگه پارچه‌ای با رنگ متفاوت از لباس معرفی می‌شده‌اند تا مسلمانان بدانند که این نصرانی، آن یهودی و آن دیگری مجوس است. اما امروز همان تگه

پارچه‌ها را به عنوان پاگون بر دوش و بر بازو برای درجه‌داران قرار داده‌اند. آنچه مایه‌ی معرفی‌شان به ذلّت بوده، امروز آن را مایه‌ی افتخار قرار داده‌اند؛ عجیب این است که مسلمانان بدون دانستن تاریخ‌شان از آنان پیروی می‌کنند). زنار که مأمور بوده‌اند روی لباس ببندند امروز به نام تسمه و کمربند مورد استعمال زن و مرد است. بیهقی رحمته از ابو عبیده ابن الجراح رضی الله عنه روایت نمود که آخرین سخن رسول الله در شأن حجاز این بود که فرمود:

«أَخْرِجُوا الْيَهُودَ مِنَ الْحِجَازِ»:

ولا یمكن کافر من سکني الحجاز وهو مكة والمدینة والیامة وطرق الثلاثة

وقراها:

کافر اجازه ندارد که در حجاز سکونت کند. قصد از حجاز مکه‌ی مکرمه، مدینه‌ی منوره و یمامه است که نزدیک یمن است، تا مکه سی و دو فرسخ فاصله دارد و تا طائف شانزده فرسخ فاصله دارد؛ خلاصه حجاز عبارت است از مکه‌ی مکرمه، مدینه‌ی منوره، یمامه، راه‌های این سه شهر و قریه‌های تابع این سه شهر. در صحیحین آمده که رسول الله فرمود: «أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ»؛ مشرکان را از جزیره‌ی العرب بیرون کنید. در صحیح مسلم آمده است که رسول الله فرمود: «لَا تُخْرِجَنَّ الْيَهُودَ، وَالنَّصَارَى مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ»؛ یهود و نصارا را از جزیره‌ی العرب بیرون می‌کنم.

وله اذا اذن له الامام لمصلحتنا فيه والاقامة فيه ثلاثة ايام غير يومي الدخول

والخروج.

موقعی که امام برای مصلحت ما مسلمانان به کافران اجازه بدهد که به حجاز بیاید، می‌تواند از زمین حجاز عبور نماید و سه روز غیر از روز دخول و خروج در حجاز - غیر از حرم مکه - بماند.

ولا يمكن من دخول حرم مكة فان دخلت ومات لم يدفن فيه فإن دفن نبش:
 کافر اجازه ندارد که در حرم مکه داخل شود، اگر به حرم مکه داخل شد
 و مُرد نباید در حرم مکه دفن شود. اگر در حرم مکه دفن شد باید کاویده
 شود و جسدش از آنجا بیرون برده شود. حرم مکه از ناحیه‌ی مدینه سه میل
 است، از طریق عراق هفت میل است، از طریق جعرانه نُه میل است و از
 جهت جدّه ده میل است. اگر کافری که در حرم مکه مرده است جسدش از
 هم پاشیده است به حال خود گذاشته می‌شود.

احکام صلح

هُدْنَهُ وَمُهَادَنَهُ در لغت به معنی مصالحه و آشتی کردن است. در شرع عبارت از صلح با کافران حربی است برای آتش‌بس و متارکه‌ی جنگ و پیکار برای مدتی معین خواه در مقابل عوض باشد و یا بدون عوض. اصل در مشروع بودن هدنه و صلح و آتش‌بس کتاب، سنت و اجماع امت دلالت دارد.

کتاب: مثل آیه اول سورة البراءة:

﴿بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾.

که پرورگار متعال به مدت چهار ماه آتش‌بس میان مسلمین و کافر برقرار کرد.

و آیه‌ی ۶۱ سوره انفال:

﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا﴾.

«اگر کافران میل به سوی صلح نمودند از آنان قبول صلح کن.»

سنت: مُهَادَنَتُهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُرَيْشًا عَامَ الْخُدَيْبِيَّةِ: كما رواه الشيخان:

صلحی که رسول الله ﷺ با قریش صلح حدیبیه را در سال ششم هجری منعقد نمود.

و اجماع امت.

در اول سوره‌ی براءت بدین جهت بسم الله الرحمن الرحيم نوشته نشده که سوره‌ی براءت مکمل سوره‌ی انفال می‌باشد. روی این اصل در ابتداء سوره‌ی براءت بسم الله آوردن مکروه است.

یعقدها الامام ولو بنائیه لمصلحة اربعة اشهر فاقل.

امام عقد هدنه با کافران می‌بندد، اگر چه به وسیله‌ی نائب او باشد، عقد صلح و آتش‌بس با کافران وقتی می‌بندد که مصلحت مسلمین در آن باشد، آن هم برای مدت چهار ماه یا کم‌تر.

اگر مصالحه با همه‌ی کفار باشد امام عقد هدنه را با آنان می‌بندد، اما اگر کشوری از کشورهای اسلام با کشور همسایه که کافر است عقد هدنه می‌بندد فرمانروای همان کشور به اذن امام عقد هدنه می‌بندد؛ اینکه چهار ماه معین شد برای این است که در آیه‌ی دوم سوره‌ی براءت آمده است:

﴿فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ﴾

«چهار ماه با ایمنی کامل در زمین رفت و آمد کنید».

رسول الله ﷺ در سال فتح مکه چهار ماه به صفوان بن امیه برای مسلمان شدنش مهلت داد و او پیش از چهار ماه مسلمان شد.

او علی‌انه متی بدالة نقض العهد وان كان بنا ضعف جازت الزيادة عشر

سنین:

یا اینکه امام یا نائب او یا فرمانروای هریک از کشورهای اسلام به اذن امام عقد هدنه با کافران می‌بندد، به این شرط که هرگاه او پی برد که عقد هدنه به مصلحت مسلمین نبوده است آن پیمان را بشکند، و موقعی که ما مسلمانان ضعیف باشیم عقد آتش‌بس را برای ده سال بستن هم درست است. برای اینکه رسول الله ﷺ عقد هدنه را با قریش برای مدتی ده سال منعقد نمود، چنان‌که در سنن ابوداود آمده است.

ولا يجوز عقدها على خراج يدفع اليهم ولا يجوز لمسلم دفع مال لمشرك لحفن

برای امام یا نائب او درست نیست که عقد هدنه با کافران ببندد؛ بدین صورت که امام به کافران خراج بدهد، اگر چه در عقد هدنه نباشد؛ برای اینکه خداوند متعال فرمود:

﴿فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ الْآعْلُونَ﴾ [محمد: ۳۵].

«مبادا که خود را خوار بگیرید و طلب صلح کنید در حالی که شما دست بالا را دارید».

طلب صلح شما باید از منشأ قدرت باشد نه رساننده‌ی ضعف. در حقیقت قرآن همه‌اش دستور عزّت و سربلندی است. باید دانست که آنچه از باب مدارا و سازش باشد، از این باب نیست. مثل رشوه‌ای که برای بیرون آوردن مظلومی از حبس، یا برای نجات خود از حبس برای احقاق حق خود داده شود؛ این‌ها اگر مکروه است اما حرام نیست. رشوه موقعی مصداق پیدا می‌کند که حقی را ضایع گرداند یا باطلی را اثبات نماید. اما مروّت با دوستان و مدارا با دشمنان چنان است که شاعر گفت:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروّت با دشمنان مدارا

الا ان يحيط به العدو او يؤسر او يلزمه القود قبذل الدية ليعفو عنه:

مگر در صورتی که مسلمانی ببیند دشمن او را احاطه نموده یا در دست دشمن اسیر شده و برای نجات خود مالی بپردازد؛ یا اینکه قبلاً کافری را کشته و خونبها بدهد، تا کافر از او گذشت کند. این‌ها درست است.

فان هادنهم الامام على مالا يجوز فسد الشرط:

اگر امام و رهبر مسلمانان با کافران در مقابل چیزی عقد صلح ببندد که روا نیست: مثل صلح بر اینکه اسیران ما را آزاد نکنند، یا برگرداندن مسلمانی که اسیر کافران شده و خود را نجات داده است به کافران، پس نگرفتن مال

ما از آنان و یا عقد ذمه با کافران بستن به کم‌تر از یک دینار از هرکدام، یا صلح با آنان در برابر اینکه در حجاز بمانند، یا اینکه در حرم مکه داخل شوند، یا اینکه خمر را آشکارا بخورند، در همه‌ای مسائل عقد صلح باطل است؛ برای اینکه دارای شرط فاسد است.

فان جاءنا منهم مسلمان: عبد او امراة لم يعط سيدة يمتة ولا زوجها مهرا:

اگر زن یا برده‌ای از کافران نزد ما آمدند در حالی که مسلمان بودند یا نزد ما مسلمان شدند، به هیچ وجه به سوی کافران برگردانده نمی‌شوند؛ قیمت برده نیز به آقای او داده نمی‌شود. مهر زن هم به شوهر او داده نمی‌شود. برای اینکه اسلام برده میان او و آقایش مانع از برگرداندنش شده و اسلام زن نیز مانع از برگرداندن او به شوهرش شده است. آقای کافر و شوهر کافر اگر برده و زوجه خود را می‌خواهند باید مسلمان بشوند تا به سوی ایشان برگردانده شوند.

﴿وَأَتَوْهُمْ مَا آفَقُوا﴾ [الممتحنة: ۱۰].

«به شوهران زنانی که مسلمان شده‌اند و شوهران‌شان کافرند به شوهران‌شان آنچه را که بر زنان‌شان انفاق نموده‌اند به آنان بدهید».

با آیه ۱۰ سوره ممتحنه برگرداندن زنان مسلمان شده به شوهران کافرشان ممنوع شده است منسوخ شده است:

﴿فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ﴾ [الممتحنة: ۱۰].

«زنانی را که مسلمان شده و نزد مسلمانان آمده‌اند به شوهران کافرشان برنگردانید».

رسول الله ﷺ هر زنی که مسلمان می‌شد و به مدینه می‌آمد مهرش را به شوهر کافرش می‌پرداخت. این به خاطر شرطی بود که در قرارداد صلح حدیبیه با کافران بسته بودند که اگر یکی از کافران مسلمان بشود و به

مدینه آید او را به مکه نزد کافران برگردانند؛ اما نظر به اینکه زن مسلمان برگردانده نمی‌شد مهرش را می‌پرداخت. برای دانستن تفصیل این مسأله به تفسیر صفة العرفان مراجعه فرمایید.

فان نقضوا العهد وکانوا بدارنا بلغوا المامن ثم کانوا حرباً لنا:

اگر کافران عهد و پیمان صلح را شکستند یا مدت آتش‌بسی که میان مسلمانان و کفار بود به آخر رسید و در همان حال کافران در شهرهای ما بودند، به جای امنی (که دیارشان باشد) رسانیده می‌شوند، تا از طرف ما و از طرف دیگر کافرانی که با ما عهد بسته‌اند ایمن شوند: یعنی اگر خیانتی از کافرانی که با ما عهد و پیمان داشتند ظاهر شد، به این صورت که مثلاً به جنگ ما برخاستند، یا کافران حربی را بر نقطه‌ی ضعف و خللی که در کار ما می‌دانستند آگاه ساختند، یا جاسوسان کافران حربی را منزل دادند، یا به مقام رسالت بی‌ادبی نمودند این روش‌شان به منزله‌ی نقض عهدشان است پس باید به مأمّن‌شان رسانیده شوند. بعد از رسانیدن، حکم کافران حربی را نسبت به ما دارند.

ویجوز امان کل مسلم مختار غیر صبی و مجنون و اسیر حربیا محصورا غیر اسیر

و نحو جاسوس:

هر مسلمان دارای اختیار که مجبور نباشد و کودک و دیوانه و اسیر نزد کافران نباشد می‌تواند به تعدادی از کافران امان بدهد. کافرانی که نه اسیر ما هستند و نه از قبیل جاسوس و افراد موذی هستند. به این صورت که مثلاً مسلمان مختار به مردم قریه‌ی کوچکی امان بدهد. اما کودک مسلمان یا دیوانه‌ی مسلمان یا مسلمانی که نزد کافران اسیر است هیچکدام حق امان دادن به کافران را ندارند. در امان دادن کافران به تعدادی مشخص

می‌توان امان داد نه به همه‌ی کافران که باب جهاد را ببندد. امان دادن به جاسوس و کسانی که امان دادن‌شان به ضرر مسلمین است، جایز نیست. امان مسلمان به اکراه جایز نیست. امانی که مسلمانی به کافران می‌دهد فقط اربعه‌اشهر یعنی برای مدت چهار ماه است و بس و یا برای مدت کم‌تر از چهار ماه. اما امان دادن مسلمان مختار به کافران برای بیش‌تر از چهار ماه جایز نیست. اما امانی که امام به سبب ضعف ما به کافران می‌دهد منوط به عقد هدنه‌ای است که امام با آنان می‌بندد که تا ده سال هم می‌تواند باشد.

ولو تحاکم عندنا فی نکاح او غیره ذمیان او مسلم و ذمی او مسلم و معاهد او معاهد و ذمی و جب علینا الحکم بینهم:

اگر دو کافر ذمی یا یک مسلمان و یک ذمی یا یک مسلمان و یک معاهد یا یک معاهد و یک ذمی برای حل نزاع‌شان که در امور زناشویی بود یا غیر آن داوری ما را پذیرفتند بر ما داوری میان آنان واجب است؛ چنان‌که خداوند متعال فرمود: آیه ۴۹، سورة المائدة:

﴿وَأَنَّ أَحْکَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾.

«و داوری نما میان‌شان به حکمی که خدا بر تو نازل فرمود و تو را به اجراء آن امر فرمود».

اما حکم میان دو کافر حربی یا دو معاهد یا دو کسی که امان دارند حکم میان اینان بر ما مسلمانان لازم نیست.

احکام خراج

در این باب موضوع خراج بررسی خواهد شد. خراج عبارت از مالی است که در مقابل زمین غیر مملوک که از آن استفاده می‌کند، از شخص گرفته می‌شود.

الارض المأخوذة من الكفار ان فتحت عنوة اي قهراً كارض مصر والشام والعراق فهي غنيمه فان استرضى المام الغانمين فيما يخصهم منها بعوض او غيره ووقفها علينا ووضع عليها خراجاً بان اجره لزم المستاجر دفعه في الكفر والاسلام وهو أجرة:

زمینی که از کافران به جنگ و پیکار گرفته شده مثل مصر، شام و عراق این زمین‌ها برای مجاهدان غنیمت محسوب می‌شوند. اگر امام بعد از تقسیم این زمین‌ها با رضایت مجاهدان آن‌ها را بر خود مسلمانان وقف نمود و یا آن را به اجاره داد تا اجرت آن در مصالح مسلمانان به کار رود امام می‌تواند به رضایت مجاهدان آنچه سهم ایشان باشد بر مسلمانان وقف نماید تا اجرت آن در مصالح‌شان به کار رود. فروش آنچه به صاحبان غنیمت تعلق می‌گیرد و تقسیم قیمت آن میان صاحبان غنیمت درست است. تقسیم مال غنیمت میان‌شان هم درست است یعنی امام می‌تواند به رضایت غانمین سهم‌شان را وقت نماید، یا آن را بفروشد و قیمت آن را میان غانمین قسمت نماید، یا اینکه نه وقت کند و نه بفروشد بلکه خود آن را میان غانمین تقسیم نماید. مقصود از مصر و عراق که به قهر گرفته شده مرکز و پایتخت آن‌ها است. اما قُری و دهات آن‌ها به صلح به دست آمده و ملک صاحبان آن‌ها

است. امروز آنچه از آن زمین‌ها در دست مردم است ملک ایشان است، برای اینکه احتمال دارد از غنمین به آن‌ها رسیده باشد.

او صلحا کارض مکه و شرطت لنا فکما ذکر:

یا اینکه زمینی از کافران به صلح بدون جنگ به ما مسلمانان رسید و شرط شد که مال ما مسلمانان باشد، مثل زمین مکه مکرمه که به صلح به دست آمد و به غنمین تعلق گرفته و مالک آن شده‌اند، اما غنمین آن را به صاحبان خودشان واگذاشته‌اند و ملک صاحبان خانه‌ها و زمین‌ها به مال خودشان تعلق دارد پس در خرید و فروش آن‌ها سخنی نیست.

او شرطت لهم علی ان یودوا عنها خراجا کل سنة فکالجزیة:

یا اینکه زمینی که از کافران به مسلمانان رسید شرط شد که زمین برای خودشان باشد و هر سال خراج آن را بپردازند. این خراج حکم جزیه را دارد. باید موقع توزیع خراج آن بر زمین بر هریک از آنان یک مثقال طلا تعلق گرفته باشد، چنان‌که اگر جزیه از آنان گرفته می‌شد با اینکه اینجا به همه‌ی آن‌ها تعلق می‌گیرد و نه بر موسر و متوسط. البته این حکم متعلق به قبل از مسلمان شدنشان است. بعد از مسلمان شدن چنان شرطی نیست.

احکام مسابقه و تیراندازی

در این باب احکام اسبدوانی و تیراندازی بیان می‌شود.

اولین کسی که این مبحث را در فقه داخل نمود تا بابتی از ابواب فقه باشد، امام شافعی رحمته الله علیه بود. او تیراندازی ماهر بود. از ده تیر نه تازی آن را به هدف می‌زد. تیر دهمی را هم به عمد به خطا می‌زد، تا مورد حسد قرار نگیرد. در روز احد رسول الله صلی الله علیه و آله هزار تیر را یکی پس از دیگری به دست سعد می‌رسانید و می‌فرمود «ارْمِ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي»؛ به کافران تیر بینداز. پدر و مادرم فدایت. در حدیثی که نزد اصحاب السنن آمده رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ارْمُوا وَارْكَبُوا، وَأَنْ تَرْمُوا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ تَرَكَبُوا»؛ تیراندازی بیاموزید و اسب‌سواری را فراگیرید و تیراندازی از اسب‌سواری برای‌تان بهتر است.

در اهمیت تیراندازی فرموده‌ی خاتم النبیین صلی الله علی وآله و صحبه اجمعین کافی است: «مَنْ تَعَلَّمَ الرَّيِّ ثُمَّ تَرَكَهُ فَلَيْسَ مِنَّا أَوْ فَقَدْ عَصَى». رواه مسلم فی صحیحہ: «کسی که تیراندازی را آموخت و آن را کنار نهاد از ما مسلمانان نیست، یا عاصی و نافرمان شده است» امروز سلاح‌های جنگی همه از انواع تیراندازی است.

یصح السبق علی خیل وابل وفیلة وبعال وحمیر، وعلی سهام ورماح واحجار وعلی کل آلة للحرب:

مسابقه بر اسبدوانی، شتردوانی، فیل‌دوانی، استردوانی، الاغ‌دوانی، ماشین‌رانی، تیراندازی، نیزه‌افکنی، سنگ‌اندازی و بر همه انواع وسایل جنگی مثل توپ، موشک، تفنگ، پیشتو و غیرها درست است. مسابقه با

ماشین، هواپیما و آنچه در جنگ به کار می‌آید، مسابقه بر همه‌ی این‌ها روا است و هرچه در انواع آن‌ها پیشرفت بهتر به دست آید بهتر است. در حدیث صحیح آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «لَا سَبَقَ إِلَّا فِي نَصِلٍ أَوْ حَافِرٍ أَوْ حُفٍّ» رواه الشافعی و غیره و صححه ابن حبان: «مسابقه نیست مگر در تیر، شتر و حیوانات سم‌دار مثل اسب، استر و مانندشان».

وسایل جنگی بر این‌ها قیاس شده‌اند. اما آنچه در جنگ به کار نمی‌آید مثل مسابقه بر پرواز دادن پرنده، بازی فوتبال، همچنین مسابقه گشتی‌گیری و شنا - که فراگیری آن شایسته همه افراد است - مسابقه قایقرانی، مسابقه‌ی دو و مسابقه‌ی شطرنج مشروط بر اینکه این‌ها بدون عوض باشد.

ويجوز اخذ العوض على الرمي والخيال في المسابقة فيهما من الامام وغيره ولو من احد المتسابقين:

گرفتن جایزه در مسابقه‌ی تیراندازی و اسب‌دوانی جایز است، در صورتی که امام جایزه بدهد و بگوید از بین شما هرکدام بیش‌تر تیر به هدف زد من این قدر جایزه به او می‌دهم، یا هرکدام از شما در اسب‌دوانی پیش افتاد به او جایزه می‌دهم، یا شخص خیر دیگری همین را بگوید که هر کسی صد در صد تیر را به هدف رسانید و یا هرکدام بر اسب یا بر ماشین یا بر هواپیما از باقی برد به او این قدر جایزه می‌دهم؛ حتی از یکی از دو نفر مسابقه‌دهنده هم درست است که بگوید اگر تو جلو افتادی در تیراندازی یا اسب‌دوانی این قدر به تو می‌پردازم و اگر خودم جلو افتادم مال خودم. برای اینکه اسلام می‌خواهد همه افراد آن مرد میدان و جنگاور سلحشور باشند، نه اینکه مثل زنان، خوشگذران و راحت‌طلب و ناتوان باشند.

فان اخراج كل منها مالا لم يجز الا بمحلل كفو لها و مرکوبه كفو لمرکوبیها.

اگر هرکدام از دو نفر مسابقه جایزه تعیین کرد به این صورت که مثلاً میان زید و عمرو مسابقه بود و هرکدام گفتند هزار تومان می‌دهیم. این درست نیست و حکم قمار را دارد، مگر اینکه شخص سومی میان‌شان داخل شود و خودش همتای آن دو باشد و سواریش همتای سوارای آن دو باشد که در این حال اگر این شخص سوم بر هر دو جلو افتاد وجه هر دو را می‌گیرد، یا آنکه آن دو نفری که وجه نهاده‌اند از او جلو افتادند و با هم به خط پایان رسیدند هیچکدام‌شان چیزی نمی‌برد، یا اینکه این شخص سوم با یکی از آن دو نفر جلو افتادند، آن کسی که جلو افتاده مبلغ او مال خودش می‌باشد و وجه دیگری که عقب افتاده برای دیگری یعنی شخص سوم است. در صورتی که شخص سوم میان آن دو بود که به این صورت که مثلاً یکی از آن دو اول آمد بعد شخص سوم آمد، بعد دیگری، یا اینکه آن دو از شخص سوم جلو افتادند و به ترتیب آمدند یا اینکه یکی از آن دو از شخص سوم سبقت جست و شخص سوم همراه کسی که به دنبال افتاده آمده که وجه یکی از آن دو که به دنبال افتاده برای اولی از آن دو می‌باشد.

فان سبقها اخذ المألین او سبقاه وجاء معا او لم یسبق احد فلا شی لاحد منهم
 او جاء مع احدهما فمال هذا لنفسه ومال المتأخر للمحلل والذي معه والا فمال
 المتأخر للاول:

شرح این قسمت گذشت.

ویشرط للسبق شروط: منها علم مبدا وعلم غایة وعلم عوض فان اخذ به
 رهن او ضمین جاز:

درست بودن مسابقه‌ی اسب‌دوانی و تیراندازی مشروط به چند شرط است: اینکه مبدأ مشخص باشد. مثلاً در اسب‌دوانی بدانند از کجا اسب‌دوانی را شروع می‌کنند و در تیراندازی از کجا تیر می‌اندازد، و اینکه خط پایان

اسب‌دوانی معلوم باشد؛ یعنی بدانند خط پایان به کجا منتهی می‌شود که با دانستن نقطه‌ی شروع و خط پایان مسافت اسب‌دوانی معلوم می‌شود، در تیراندازی هم باید ابتدا و انتهای تیراندازی معلوم باشد، برای اینکه هر نوع وسیله‌ی تیراندازی برای مسافت مخصوصی است. عوض و جایزه‌ی کسی که برنده است هم معلوم باشد. اگر به جای جایزه رهن نهاده شود یا ضامنی قرار داده شود هم درست است. اگر مسابقه با وسایلی صورت می‌گیرد که به حسب اشخاص فرق می‌کند باید در مسابقه در نظر بگیرند که معلوم باشند مثل سنگ‌اندازی که یک نفر ممکن است تا یک میل سنگ او برود و دیگری صد متر سنگ او نرسد.

ومنها كونه بين اثنين فاكثر فلو قال ارم عشرة عني وعشرة عنك فان كان صوابك في عشرتك اكثر فلك على كذا لم يجز:

از شروط مسابقه این است که میان دو شخص یا بیش‌تر صورت بگیرد. بنابراین اگر به کسی گفت ده تیر از طرف من بینداز و ده تیر از طرف خودت بینداز اگر ده تیر که از طرف خودت می‌اندازی بیش‌تر به هدف اصابت کرد من هزار تومان به تو می‌دهم. این مسابقه درست نیست. برای اینکه مثل این است که شخص با خودش مسابقه دهد.

ويجوز جعل بعض المال لتالي السابق ولغيره بشرط نقص الاخر وعدم زياده
غيره على من قبله:

بخشی از مال که برای برنده در نظر گرفته شده، درست است که به نفر دوم و سومی داده شود به شرط اینکه جایزه‌ی کسی که در آخر است از قبلی کم‌تر باشد مثلاً شخص خیبری گفت شما سه نفر زید، عمرو و بکر مسابقه بدهید، به هریک از شما که اول شد هزار تومان می‌دهم، به نفر دوم نهصد تومان می‌دهم، به آخری هشتصد تومان می‌دهم. زید اول شد و ۱۰۰۰

تومان گرفت. عمرو دوشم و ۹۰۰ تومان گرفت، بکر سوم شد و ۸۰۰ تومان گرفت. اکنون بکر که آخر شده باید از قبلی که عمرو است کم‌تر داشته باشد، اما عمرو که بعد از زید است لازم نیست که کم‌تر از زید داشته باشد بنابراین درست است که نفر اول هزار و البته آخری حتماً باید کم‌تر داشته باشد.

از جمله‌ی شروط مسابقه برابر بودن دو مسابقه‌دهنده در آغاز و پایان و ممکن بودن جلو افتادن هرکدام است. اما اگر اسب یکی مثل تندباد می‌رود و اسب دومی به گردش نمی‌رسید. مسابقه میان این دو اسب جایز نیست. مسافتی که برای مسابقه در نظر گرفته شده و در آن اسب‌دوانی ممکن باشد نه اینکه مسافت اسب‌دوانی ده فرسخ باشد که هیچ اسبی نمی‌تواند چنین مسافتی را در یک مسابقه طی کند. در تیراندازی هم مسافت تیراندازی معلوم باشد. برای اینکه اگر مسافت تیراندازی ده فرسخ باشد باز هم نه دیده می‌شود و نه چنین تفنگی که بردش ده فرسخ باشد وجود دارد. تعیین کردن خصوصیات اسب‌های مسابقه از شروط مسابقه نیست. در تیراندازی معین کردن نشانه و اندازه‌ی طول و عرض آن، وقتی که نشانه یاد شد و عرف خاصی وجود ندارد لازم است.

والله سبحانه وتعالى اعلم، و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم.